

## از صمیم قلب در وصف رفیق بهروز دهقانی (نامه‌ای از صمد بهرنگی\*)

اداره محترم فرهنگ آذرشهر!

می‌خواهم چند کلمه‌ای درباره‌ی همکار عزیزم بهروز دهقانی که رونوشت تقاضای منتظر خدمت شدنش از اداره‌ی فرهنگ تبریز طی نامه شماره ۷۶۷۰ ۴۰/۱۲/۱۴ به دبستان پیروزی رسیده است عرض کنم:

نامبرده جوانی است پاک و امیدوار که پنج سال است در ممقانی که یک‌بار خانه و اثاثش را در آن به یغما برده‌اند، خدمت می‌کند. خدمتی که از دست کمتر معلمی در آذرشهر بر می‌آید. فکرش را بکنید: جائی که در آن شاگرد کلاس نهم (مجله) را چیزی در ردیف لوله‌نگ و آفتابه می‌دانست، کتابخانه‌ای را صاحب شده است که کتابخانه پهلوی شما با همه پول‌ها و کتاب‌های دولتی که نصیبش کرده‌اید منصفاً پیش‌اش هیچ است با دست خالی، لیک با دلی پر شور، کسی یک شاهی پول نداده که ای دهقانی بیا این را خرج کتابخانه‌ات کن. آن هم کتابخانه‌ای که مثل کتابخانه دبیرستان شما عدمش به ز وجود نیست. کتاب‌ها همیشه در اختیار و در دسترس شاگردان است. دهقانی علاقه‌ای در شاگردانش ایجاد کرده است که پول می‌دهند و کتاب به کرایه می‌برند و دهقانی با این پول‌ها کتاب‌های جدیدی می‌خرد. در این دبیرستان عریض و طویل شما چکار می‌کنند؟

من از این که اداره محترم راضی شده است به این آسانی‌ها فردی مانند دهقانی \_ که من با تمام فرهنگ آذرشهر برابر می‌دانم \_ منتظر خدمت شود، بی‌نهایت غصه‌مندم. غصه او نیز کم از من نیست. او غصه خواهد خورد که برخلاف میلش دست پر صفایش را از دامان شاگردانش کوتاه می‌کنند. او غصه خواهد خورد که قضاوت‌های سطحی و دیده‌های ظاهربین فردی را از فرهنگ عزیز و مقدس جدا می‌کند که با تمام ذرات وجودش به آن عشق می‌ورزد و به سرنوشت آن علاقمند است و علاقه‌اش مثل من علاقه‌ی پولی نیست. با این فقر اخلاقی و جهل و ندانی که هر روز نمونه‌اش را در خود آذرشهر، هم اداره‌ی محترم و هم ما معلمین به چشم می‌بینیم وجود دهقانی غنیمتی است بزرگ. چه خطائی از دهقانی سر زده است؟ چند بعد از ظهر یا قبل از ظهر غایب شده است و نتوانسته است سر کلاس حاضر شود. آیا در گذشته نیز این عمل تکرار می‌شده است؟ من با تمام ایمانم قسم می‌خورم که نه. شاید کاری داشته است. آیا مجازات کسی که پنج سال خون دل خورده است و یک‌بار خطائی از او سر زده این قدر باید شدید باشد؟ شاید بشود در خود آذرشهر کارمندانی پیدا کرد که بیش از او سر خدمت حاضر نشده‌اند و سر و صدایش نیز در نیامده است.

دهقانی چه حمایت و چه دلخوشی از اداره فرهنگ دیده بود که این چنین دل حساسش را شکستید و تقاضای "بشدت تنبیه شدن" اش را کردید. روزی دهقانی خسته و کوفته به در منزل خود \_ یا به قول خودش "آلونک" اش \_ می‌رود. می‌بیند قفل را شکسته‌اند و اثاثش را به غارت برده‌اند. نامردها حتی به نمکدان او هم طمع کرده بودند. این قضیه در ممقان اتفاق افتاد و مال دهقانی رفت که رفت. ولی او به روی خودش نمی‌آورد و دل‌شکسته نمی‌شود و بیش از پیش به تربیت جوانان روشن بین علاقمند می‌شود. اما امروز از دیدن این که چنین کاری هم ممکن است بشود، دلسرد و شکسته خواهد شد. دلسردی و شکستگی جوانی مثل دهقانی \_ که من می‌دانم در پشت پیشانی تابناک و عریضش چه می‌گذرد \_ برای ایران عزیز و به خصوص فرهنگ آذرشهر ضایعه‌ای بزرگ است. روزی که در سال‌های گذشته \_ دهقانی و همکار عزیزش دولت آبادی فساد امتحانات و اوضاع دبیرستان عنصری را به اطلاع اداره‌ی فرهنگ رساندند و تقاضای رسیدگی کردند، روزی که حتی شاگردان دبیرستان عنصری به نحوه‌ی فساد امتحانات متفرقه دبیرستان خود پی بردند و اداره‌ی فرهنگ خود را به نشنیدن زد \_ یا \_ شنیدن و مدارا کردن \_ دهقانی و دوستانش تا آنجا که از دست‌شان بر می‌آمد و به آنها مربوط بود، جلوی فساد را گرفتند. عده ای بالطبع از ایشان ناراضی شدند. شاید هم خانه‌ی دهقانی به خاطر همین ناراضی به تراج رفت. دهقانی خطائی مرتکب شده است. اما به نظر من مستحق "به شدت تقاضای تنبیه شدن" نیست. تازه دهقانی در دانشکده‌ی ادبیات هیچ سمتی ندارد که اداره‌ی محترم او را دانشجوی دانشکده ادبیات و کسی که، "نظری غیر از تحصیل در دانشکده ندارد" معرفی کرده‌اند.

دهقانی نظرهای فرهنگی بلندی دارد که فکر آدمهای خاکی نظیر من از تحلیل آنها عاجز است. دهقانی جوانی متواضع و فاضل است که انسان دوستی و عشق به میهن شعار اوست. من از این که اداره محترم مقام دهقانی را تا درجه کسی که "نظری غیر از تحصیل در دانشکده ندارد" پائین آورده است، دارم دق مرگ می‌شوم. سواد دهقانی را هیچ یک از فرهنگیان ندارد. همچنین تواضع او را، صداقت او را و پاکی او را. ای کاش من به اندازه تار موئی از او بلند نظری داشتم. دهقانی انسان بزرگواری است که در گیر و دار انحطاط فکری و اخلاقی جامعه ما گیر نکرده و سقوط ننموده است. دهقانی انسان بی‌آزی است که در گیر و دار تشویق‌ها و توبیخ‌ها و ابلاغ‌ها و مقام‌ها دستپاچه نمی‌شود. او راه خود را \_ که جز راستی و عشق به کار نیست \_ از هر کجا که باشد پیدا خواهد کرد. او انسان به معنی واقعی کلمه است و اگر نیست، می خواهد بشود \_ و خواستن توانستن است \_ لیکن من و عده‌ای نیستیم که جای خود دارد. نمی‌خواهیم که بشویم و باشیم و نمی‌دانیم که نیستیم و نخواهیم شد. به حساب در جهل مرکبیم و آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند.

با تقدیم احترام: آموزگار کلاس اول دبستان پیروزی

ص-بهرنگی

\* تاریخ این نامه ۱۳۴۰ / ۱۲ / ۱۵ می‌باشد. منبع: مجموعه‌ی کامل آثار صمد بهرنگی، جلد یک صفحه‌ی ۲۵۴ (به کوشش اسد بهرنگی)